

به مناسبت برگزاری کنگره نهمدهمین  
سال تولد حکیم نظامی گنجوی



## حمد و ستایش در خمسه نظامی

رحیم‌نژاد سلیم

آری بهترین سرآغاز، نام محبوب و  
معشوق و مقصود و عزیز حقیقی در هر عمل  
و اثری است که خجستگی و مبارکی و  
میمنت از آن منبعث می‌شود و سرسبزی و  
پدرامی و بهارانی فیضانش است، باید در  
برکتهای گلاب توحید، جان و دل شست و  
در جویهای مشک و عنبر خلوص، غسل زد  
تا نام او را بر زبان آورد و در پرتو آن نام،  
اثر و عمل را خلود داد.

ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، در تفسیر  
کشف‌الاسرار و عدوالات‌البرار، چه زیبا و  
عارفانه می‌نگارد: «قوله تعالی: «بسم‌الله  
الرحمن الرحیم» بنام او که زینت زبانها و  
یادگار جانها نام او، به نام او که آسایش  
دلها و آرایش کارها به نام او، به نام او که  
روح روحها و مفتاح فتوحها نام او، به نام او  
که فرمانها روان و حالها و بر نظام از نام او.

ای نام تو بهترین سرآغاز  
بی نام تو نامه کی کنم باز  
ای کار گشای هر چه هستند  
نام تو کلید هر چه بستند  
ای هیچ خطی نگشته زاول  
بی حجت نام تو مسجل  
(آغاز کتاب لیلی و مجنون)

بشکفاندن غنچه کلام و افتتاح سخن و  
آراستن طلیعه هر عمل و اثر، با نام حضرت  
حق، اقتدا به قرآن کریم و مصحف عزیز و  
تأسی به سنت نبوی است. چه، همه سور  
قرآن، با بسم‌الله، مصدر و مکمل است،  
همچنین در خبر مروی از رسول الله که  
فریقین ثبت کرده‌اند، متجلی است: «کل  
امر ذی بال لم یبدء فیه بسم‌الله فهو ابتر»  
هر کار پر اهمیت و دارای قدر و منزلتی با  
نام خدا آغاز نشود، بریده و ناتمام باشد.

تا ابد از دوست سبز و تازماید  
 او بهاری نیست کو رادی رسد  
 لا شویم از «کل شیء هالک»  
 چون هلاک و آفت اندر شیء رسد  
 (مولوی)

### جز هستی او نیست

وجود واحد مطلق است و مقید نیست و مقیدات اضافات و نسباند و وجود حقیقی ندارند. چه، وجود آنها اضافه نسبی است و عبارت از اضافه مطلق به مقید است که این اضافه در خارج متحقق نیست. مطلق، به وجه دیگر، عیناً مقید است و مقید با قید اضافه، مطلق است.

در خارج جز مطلق نیست، اگر اضافه را نسبت به همه موجودات براندازی وجود را بر صرافت وحدت و محض اطلاق خود می‌یابی و مقید را موجود، با مطلق و معدوم، بی او می‌بینی، معنی این سخن عرفاً «التوحید اسقاط الاضافات» همین است.

برای تقریب این نکته باریکتر زمو و تیزتر زالماس، به اذهان، تمثیلی نگاشته می‌آید: مثال مطلق با مقید و موجودیت و معدومیت مقید، عیناً مثال آفتاب و سایه است، وجود و هستی سایه بواسطه آفتاب است اگر خورشید نباشد، سایه، وجود نخواهد داشت. چون خورشید به ذات خود طلوع کند، برای سایه وجودی باقی نمی‌ماند، وجود سایه به آفتاب بستگی دارد. تمایز خورشید از سایه با جرم و شعاع اوست، هنگامی که خورشید با ذات و شعاع خود متجلی گردد، وجود سایه به کلی فانی و متلاشی می‌شود، وقتی خورشید با جرم و ذاتش نهان است و با اثرش نمایان، وجود

بس قفلها که به این نام از دلها برداشته، بس رقمهای محبت که به این نام در سینهها نگاشته، بس بیگانگان که به وی آشنا گشته، بس غافلان که به وی هشیار شده، بس مشتاقان که به این نام دوست را یافته. هم یاد است و هم یادگار، به نازش می‌دارد تا وقت دیدار.

گل را اثر روی تو گل پوش کند  
 جان را سخن خوب تو مدهوش کند  
 آتش که شراب وصل تو نوش کند  
 از لطف تو سوختن فراموش کند»

چه درخشان اثری و تابنده صحیفهای که فرازش و سرآغازش با بسمالله تذهیب یابد و این نام همایون بر آن، شعشعه افشاند و آن را پر لمعان و متبرک سازد.

مولوی، آن برافروخته و شعله ور از عشق الهی، جهان وجد و شور و هیجان و بیقراری جاندار و پر غلیان می‌سراید:

بی‌تماشای صفت‌های خدا  
 گر خورم نان در گلو ماند مرا  
 چون گوارد لقمه‌ی دیدار او  
 بی‌تماشای گل و گلزار او  
 جز بر امید خدا زین آب خور  
 کی خورد یک لعظه الا گاو و خر

(مثنوی، ج ۲، ص ۴۱۶، طبع نیکلسون)

همه کائنات، هالک الذات است و راه فنا و زوال می‌سپرد و منعدم می‌گردد، تنها ذات حق باقی است و جز او نیست. هر عمل و اثری که برای او و با نام او آغاز گردد و متحقق شود، نصیبی از بقا و خلود دارد و گرنه غباری در آغوش تندباد است و بر باد می‌رود و عدم اندر عدم می‌گردد.

هر زمان لطف همی در پی رسد  
 ورنه کس را این تقاضا کی رسد

### اضافه اشراقی

صدر المتألهین شیرازی، قامت افراخته  
ترین قله پرهمینه فلسفه اسلامی که با  
جنبش اندیشه‌ای صاعقه‌وش ابداعی انقلابی  
فلسفی خود حکمت متعالیه را بنیان  
نهاد و در آفاق آن وحدت برهان و عرفان و  
قرآن را متحقق ساخت که همه آنها، همساز  
و همداستان و دست در دست همدند و از یک  
دلبر حکایت می‌کنند، جمعند و تفرقه  
ندارند.

هستی‌شناسی را بر پایه براهین متقن،  
مستحکم ساخت و کشف و ذوق را مبرهن  
نمود، ذوق و وجدان را در آغوش حجت و  
برهان به جلوه درآورد و «وجود رابط» را از  
سر ابتکار با اسلوب ابداعی، مطرح کرد و  
چشم انداز تازه گسترده پر امتداد از بهم  
درآغشتگی و هماغوشی فلسفه و عرفان  
گشود و ژرف اندیشان را به افق بدیع،  
هادی گردید و رقم زد که «وجود رابط»  
صرف تعلق و رابطه و وابستگی محض است و  
از خود، هستی ندارد و حقیقت و ذاتش،  
عین تعلق و ربط و وابستگی است، هستی او  
جز تعلق محض نیست، وابستگی بغیر دارد.

در اصطلاح فلسفه، وجود رابط، نسبتی  
است که نقش رابط را میان دو وجود ایفا  
می‌کند و ملاک و مناط اتحاد و یگانگی  
است، هر جا پای وجود رابط در میان است،  
اتحاد و یگانگی در بین دو طرف آن تحقق  
دارد، وجود رابط، مدام در هستی طرفین  
خود فانی است و هرگز از آنها جدا نیست.  
حقیقت وجود رابط، عین تعلق به دو طرف  
خود است، بدون تعلق به طرفین نه در ذهن  
و نه در خارج قابل تعقل نیست. رابطه‌ای که  
قائم به طرفین است اضافه مقولی است.

سایه برقرار است، ظل متعین به وجود ظلی  
است. در حقیقت وجود، جز برای خورشید  
و اثرش نیست، سایه، تنها اسم و اعتبار  
است، اسم و اعتبار، دو امر عدمی است و  
برای آنها وجودی در خارج نیست.

هستی همه موجودات، نسبت به حق  
تعالی چنین است، چون حق با ذات خود از  
تجلی دم زند، برای خلق وجودی نمی‌ماند.  
چه، وجود خلق، وجود اضافی اعتباری بیش  
نیست اعتباریت و اضافیت در خارج موجود  
نیست وجود حقیقی از آن حق است و بس.

این معنی را آیات کریمه قرآن، زیبا و  
دلارا انعکاس می‌دهند: «لا اله الا هو کل شیء  
هالک الا وجهه له الحكم والیه  
ترجعون» (القصص ۲۸/۸۸). خدای جز او نیست  
همه چیز جز ذات وی فانی و نابود است و  
فرمان او راست و بسوی او بازگشت می‌یابید.

«کل من علیها فان ویبقی وجه ربک  
ذوالجلال و الاکرام» (الرحمن  
۲۵/۲۶). هر چه روی زمین است فانی  
است، زنده ابدی ذات خدای با جلال و  
عظمت است.

همه چیز که وجود اضافی اعتباری  
دارند، در واقع هالک‌اند جز ذات پاک حق  
که باقی ابدی است، بقای حقیقی ابدی  
برای اوست. همه موجودات بعد از افشاندن  
اضافه خود بسوی او بازگشت می‌یابند. این  
مطلب از رشحات خاطر نورانی عارف ربانی  
شیخ سید حیدر آملی است که به زبان عربی  
مبین در کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار  
خود مرتسم ساخته است.

تو خود دانی که من بی تو عدم اندر عدم باشم  
عدم خود قابل هست است از آن هم نیز کم باشم  
(مولوی)

خورشید است، نسبت وجود خورشید به اشعه خویش در حیطه اضافه اشراقی است و اضافه اشراقی محسوب می‌گردد. خورشید طرف مستقل است و طرف دیگر اشعه اوست که جز تعلق و ربط و وابستگی به خورشید، چیز دیگری نیست.

با قطع نظر از تجلی خورشید، اشعه هستی، هستی می‌بازد و حقیقت و هویت خود را از دست می‌دهد. دریا، به تلاطم درمی‌آید و توفانها در سینه خود می‌پرورد و موجها از آن برمی‌خیزد و روی هم می‌غلطد، امواج پر خروش دریا ظهور و فیضان دریا است و معلول او محسوب می‌شود، حقیقت و هویت آنها جز ظهور دریا نیست.

تبیین و تحلیل و تعلیل جهان امکان را وجود رابط و اضافه اشراقی میسر می‌سازد، در جهان کران ناپیدای حکمت متعالیه صدر المتألهین که کشف و ذوق را با ادله و براهین توأمان دارد، این واقعیت چهره می‌گشاید که کائنات و همه موجودات عالم امکان از عرش تا فرش و از ملک تا ملکوت عین ربط و محض فقر و صرف وابستگی به حق تعالی است، با قطع نظر از تجلی او کائنات عدمند.

وجود نفسی و مستقل، حضرت حق است که هم «فی نفسه» و هم «لسنفسه» و هم «بنفسه» است، وجود جهان با همه جواهر و اعراضش جز ربط و عین وابستگی و محض فقر چیز دیگری نیست، هیچ هستی و استقلال از خود ندارد، چنانکه آیه کریمه قرآن این واقعیت را منعکس می‌سازد: «یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هوالغنی الحمید» (فاطر ۳۵/۱۵)

گاهی وجود رابط، تعلق به یک طرف دارد و قائم به یک طرف است که اضافه اشراقی است، چون وابستگی و تعلق معلول به علت خود. که وجود معلول، همین رابط و تعلق و فنای در علت است.

اگر تنها رابطه حقایق وجود از این حیث که حقایق وجودند، مطمح نظر باشد و مورد و ارسی واقع شود و به اضافه قابلی آنها به ماهیات، هیچ توجه نشود، از این دیدگاه، حقایق وجود در دو قسم جلوه‌گر می‌آید: یا حقایق وجود علتند و یا معلولند و از این دو بخش بیرون نیستند، اگر حقیقت وجود علت مطلق باشد، وجود نفسی است و اگر معلول باشد، وجود رابط است.

در اینجا ربط و اضافه، اضافه اشراقی است، معلول جز تجلی و فیضان علت چیز دیگری نیست و شأنی از شئون اوست، اضافه اشراقی از یک طرف مستقل و از طرف دیگر عین تعلق و وابستگی است. مد نظر در اینجا حقیقت وجود است و ماهیت، راهی، بدین قلمرو ندارد. از اینرو صدر المتألهین در این خطه از سر استکار «امکان فقری» را جلوه‌گر ساخته است چه، امکانی که از صفات ماهیت است در اینجا جایی ندارد.

وجود معلول که مضاف است، عین اضافه و تعلق و نیازمندی و فقر به علت است. همین حقیقت معلول که جز اضافه و گرایش بسوی علت نیست، فقر ذاتی است.

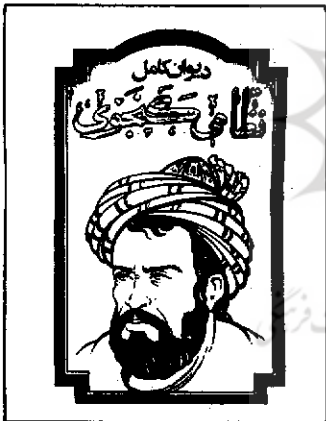
در مقابل وجود رابط که فقر ذاتی است، وجود نفسی، متجلی است که غنای ذاتی است.

خورشید جهان افروز ظلمت سوز اشعه برمی‌افشاند، اشعه، ظهور و تجلی و فیضان

خاک به فرمان تو دارد سکون  
 قبله خضرا تو کنی بیستون  
 جز تو فلک را خم دوران که داد  
 دیگ جسد را نمک جان که داد؟  
 چون قدمت بانگ بر ابلق زند  
 جز تو که یارد که انا الحق زند  
 رفتی اگر نامدی آرام تو  
 طاققت عشق از گشش نام تو  
 هر که نه گویا به تو، خاموش به  
 هر چه نه یاد تو، فراموش به

\*\*\*

ای به ازل بوده و نابوده ما  
 وی به ابد زنده و فرسوده ما



حلقه زن خانه فروش توایم  
 چون در تو حلقه بگوش توایم  
 بی طمعیم از همه سازندمای  
 جز تو نداریم نوازندمای  
 از بی تست این همه امید و بیم  
 هم تو ببخشای و ببخش ای کریم  
 چاره ما ساز، که بی یاوریم  
 گر تو برآنی بکه روی آوریم؟  
 پیش تو گر بی سروپای آمدیم  
 هم به امید تو خدای آمدیم

بی همگان بسر شود بی تو بسر نمی‌شود  
 داغ تو دارد این دلم جای دگر نمی‌شود (مولوی)  
 موثر در وجود تنها خداست و زمام امور  
 در دست قدرت اوست باید از او استمداد  
 جست و با نامش هر اثر و عملی را آغاز  
 کرد.

جامی، آن عارف و عالم و شاعر نامی در  
 کتاب لویح، چنین گوهر نشانی و عقد  
 مروارید بندی می‌کند:

«حق سبحانه و تعالی همه جا حاضر  
 است، و در همه حال به ظاهر و باطن همه  
 ناظر است. زهی خسارت، که تو دیده‌از  
 لقای او برداشته، سوی دیگر نگری، و طریق  
 رضای او بگذاشته، راه دیگر سپری. رباعی:

آمد سحر آن دلبر خونین جگران  
 گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران  
 شرمت بادا که من به سویت نگران  
 باشم، تو نهی چشم به سوی دگران

حکیم نظامی، بلبل خوشخوان عرش و  
 سراینده اشعار آتش و دلکش در گل  
 سرای حکمت و عرفان با طبع سرشار و شوق  
 آتشین و عشق شعله بار و شور و وجد متموج  
 مستانه در این زمینه چنین مترنم است:

ای همه هستی ز تو پیدا شده  
 خاک ضعیف از تو توانا شده  
 زیر نشین علمت کاینات  
 ما بتو قایم چو تو قایم به ذات  
 هستی تو صورت پیوندنی  
 تو به کس و کس به تو ماندنی  
 آنچه تغیر نپذیرد تویی  
 و آنکه نمردهست و نمیرد تویی  
 ما همه فانی و بقا بس تراست  
 ملک تعالی و تقدس تراست

یار شو ای مونس غمخوارگان  
چاره کن ای چاره بیچارگان  
(مخزن الاسرار حکیم نظامی)

### ارتباط حق و خلق (با اسما و صفات اوست)

ای هست کن اساس هستی  
کوته زدرت در از دستی  
ای خطبه تو، تبار کاله  
فیض تو همیشه بار کاله  
ای هست نه بر طریق چونی  
دانای درونی و برونی  
ای هر چه رمیده و آرمیده  
در کن فیکون تو آفریده  
ای واهب عقل و باعث جان  
با حکم تو هست و نیست یکسان  
ای معرم عالم تجبر  
عالم ز تو هم تهی و هم پر  
ای امر ترا نفاذ مطلق  
از امر تو کاینات مشتق  
تا در نفسم عنایتی هست  
فتراک تو کی گذارم از دست  
وانگه که نفس به آخر آید  
هم خطبه نام تو سراید  
وان لعظه که مرگ را بسیچم  
هم نام تو در حنوط پیچم  
چون گرد شود وجود پستم  
هر جا که روم ترا پرستم  
(لیلی و مجنون نظامی)

### مقام ذات حق

ذات مقدس حق تعالی وجود بحت و  
هستی صرف است، از حیث ذات و احدیث  
ذاتی اش محو کننده تعینات است، همه  
کثرات و موهومات امکانی در این مرتبه  
مضمحلند و اسماء و صفات مستهلک در  
ذاتند.

حقیقت وجود حق بر حسب ذات مطلق،  
از همه قیود، حتی از قید اطلاق میراست و  
با موجودات و اشیاء ارتباطی ندارد غنی از  
عالم هاست. چون تجلی مستلزم تعین است،  
در این مقام، هر گز رخ نمی دهد.

در کنه ذاتش، همه فرومانداند، حتی  
انبیاء بدان راه نمی یابند تنها خود ذات آگاه  
به ذاتش است، در این مرحله خاتم پیامبران  
غنچه لب را چنین به مناجات می شکفاند:  
«ما عرفناک حق معرفتک وما عبدناک حق  
عبادتک».

در السنه عرفا و سخنان اهل معرفت، از  
این مقام به «کنز خفی» و «غیب الغیوب» و  
«غیب هویت» و «عنقای مغرب» و «حق  
الوجود» و «هویت مطلقه و مغربه» و مقام  
«لا اسم له ولا رسم له» و «حقیقة الحقایق»  
تعبیر رفته است.

این مقام، اصل حقیقت وجود است و  
وجود مطلق از قید مظاهر که در کمال عزت  
و جلال خویش، مستغرق است چنانکه  
پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «کان الله ولم  
یکن معشی».

عبدالرحمن جامی این مرتبه وجود را با  
ظرافت شاعرانه و باریک خیالی دل انگیز و  
ذوق وشم عارفانه در مطلع داستان یوسف و  
زلیخای خود جذاب و جمیل، مصور می سازد  
و شیرین کاری دلنشین عرضه می دارد:

در آن خلوت که هستی بی نشان بود  
به کنج نیستی، عالم نمان بود  
وجودی بود از نقش دویی دور  
ز گفتگوی مایی و تویی دور  
جمال مطلق از قید مظاهر  
به نور خویش هم بر خویش ظاهر

دلارا شاهی در حجله غیب  
 میرا دامنش از تهمت و عیب  
 نه با آینه رویش در میان  
 نه زلفش را رسیده دست شانه  
 صبا از طره اش نگسسته تازی  
 ندیده چشمش از سر مه غباری  
 رخس ساده زهر خطی و خالی  
 ندیده هیچ چشمی زوخیالی  
 نوای دلبری با خویش می ساخت  
 قمار عاشقی با خویش می باخت

### تجلی علمی و تجلی حبی

چنانکه نگاشته آمد ذات حق، صرف هستی است. لا بشرط است و حقیقت مطلق و وحدت حقیقی صرف. لا بشرطش، قسمی نیست مقسمی است که حقیقت وجود است. شرط اطلاق و قید تقیید را به ذاتش، راه نیست. از همه شروط و از تمام قیود حتی از قید اطلاق مبرا است.

ذات از حیث ذات و حقیقت حق در حجاب عزت و مستغرق در غیب هویت است، همه اسماء و صفات و نسبت و اضافات و کثرات، در او محو مستهلک و مضمحلند. هرگز مقام ذات را تعینی نیست، مقام جمع الجمع و حقیقة الحقایق و مرتبه عمائیه است. مرتبه عمائیه که بر سر زبان عرفا افتاده و مصطلح آنان گشته، مقتبس از حدیثی است که از پیامبر اکرم نقل گردیده است:

اعرابی از رسول الله پرسید: «این کان ربنا قبل ان یخلق الخلق؟ قال علیه السلام کان فی عماء ما فوقه هواء و لاتحته هواء». دست هیچ کس به دامن ادراک و معرفت ذات حق نرسد، حتی دست انبیاء و اولیاء از

معرفت ذات کوتاه است.

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست  
 اینقدر هست که بانگ جرسی می آید

حیرت اندر حیرت است ای یار من  
 این نه کارتوست و نه هم کار من  
 آفت ادراک این قیل است و قال  
 خون به خون شستن محال است و محال

(مثنوی مولوی)

اشعار جامی در این زمینه مذکور گردید، او در آینه نثر نیز این مرتبه وجود را متجلی می سازد و چنین مروارید دانه می کند:

«موجود حقیقی یکی بیش نیست، و آن عین وجود حق و هستی مطلق است، اما او را مراتب بسیار است. اول: مرتبه لاتعین و عدم انحصار است و اطلاق از هر قید و اعتبار، و از این حیثیت منزّه است از اضافت نعوت و صفات، و منقدس است از دلالت الفاظ و لغات، نه نقل را در نعت جلال او زبان عبارت است، و نه عقل را به کنه کمال او مکان اشارت. هم ارباب کشف از ادراک حقیقتش در حجاب، و هم اصحاب علم از امتناع معرفتش در اضطراب، غایت نشان از او بی نشانی است و نهایت عرفان وی حیرانی».

ای در تو عیانها و نهانها همه هیچ  
 پندار یقینها و گمانها همه هیچ

از ذات تو مطلقاً نشان نتوان داد  
 کانجا که تویی بودنشانها همه هیچ

\*\*\*

هر چند که جان عارف آگاه بود  
 کی در حرم قدس تماش راه بود

دست همه اهل کشف ارباب شهود  
 از دامن ادراک تو کوتاه بود

حمل عنوان همه حقایق اشیاء بر واجب، به نحو حقیقت و رقیقت، صورت می‌پذیرد. حضور ذات حق برای ذات خود و شهود ذات برای ذات تعین اول است و تجلی اول که خود بخود بر خود تجلی نمود، نسبت علم و نور و وجود و شهود متحقق گشت، حق در مقام شهود ذات، همه کثرات اسمایی و اعیانی را با علم واحد شهود می‌نماید که شهود مفصل در مجمل است.

و از این مرتبه در لسان عرفا به احدیت و مقام جمع الجمع تعبیر می‌رود.

علم حق را به ذات خود که عین علم به شئون کلی و جزئی اوست؟ «تجلی لذاته بذاته» نامیده‌اند که تجلی علمی است. در حدیث قدسی است «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف».

تجلی حبسی از ادراک ذات، نشأت می‌گیرد، ذات حق، به ادراک کامل ذات مبتهج است و لازمه شهود ذات، جلوه عشق است که از آن عشق به ذات و حب به معروفیت اسماء و صفات تعبیر می‌رود:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

تجلی ذات به ذات را مقام احدیت گویند، همین تجلی ذاتی واراده حق که ابتهاج به ذات است، علت ظهور اسماء و صفات و مظاهر آنها به نحو تفصیل در واحدیت گردید.

فیض اقدس «مقام واحدیت»

تجلی ذات، در مقام ذات، به اسماء و صفات، فیض اقدس است. با تجلی حق

بسیط الحقیقة کل الاشیاء ولیس بشیء منها؛ صدر المتألهین دریابنده و مؤسس این قاعده پر عمق متین است که اساسش را بر براهین متقن نهاده و دلایل قوی فلسفی مستحکم، بر آن اقامه نموده است.

در قلمرو قواعد فلسفی، این قاعده، قله و چکاد است که مبانی عدیده فلسفه، بر فهم آن مبتنی است.

صدر المتألهین، در اسفار اربعه و سایر کتب خود در مواضع متعدد از سر تناسب، از این قاعده بهره برده و در استدلال برای اثبات علم تفصیلی حق نقش عمده به این قاعده داده است. حقیقت حق، هستی صرف و وجود بحت، از هر جهت بسیط است، از اینرو همه موجودات و حقایق اشیاء را بطور اتم و اکمل، واجد است و هستی هیچ چیزی از حیثه شمول او، بیرون نیست.

همه کمالات وجودی در اوست، میرا از هر نقص است، در مرتبه علم به ذات، عالم به همه موجودات و حقایق اشیاء است، نمی‌توان کمالی را از او سلب کرد، اگر هویتی بسیط حقیقی از لحاظ انطواء کثرت در وحدت، همه کمالات وجودی را دارا نباشد به صورتی که بعضی از کمالات را واجد و بعض دیگر را فاقد باشد، ذاتش متحصّل از وجدان برخی اشیاء و فقدان بعض دیگر خواهد بود که مستلزم ترکیب است این خلف است، در حالی که بر وفق فرض و برهان، هویت الهی بسیط محض می‌باشد.

واجب الوجود، بسیط الحقیقة است و هر بسیط الحقیقة هم حقایق اشیاء را واجد است، پس واجب الوجود همه حقایق وجودی را واجد است.



اعتباری اسم اعظم است.

### فیض مقدس

فیض مقدس، تجلی وجودی ایجاد است که اعیان ثابته و ماهیات را از کتم عدم و خفای علمی، به موطن وجود و ظهور عینی رسانید و پرتو هستی بر قوابل ممکنات برافشاند و ظلمات عدم عینی را از جهان اعیان ثابته برانداخت، چنانکه در آیینه حدیث نبوی این نکته چهره می‌گشاید، «خلق الله الخلق فی ظلمة ثم رش علیها من نوره».

حق تعالی شکافنده ظلمت عدم با نور ذات و صفاتش است و با تجلی اول اقدس انفس خود که نور است و ظاهر کننده هر چیزی است، اعیان ثابته و استعدادات آنها در حضرت علمیه جلوه گر آمدند و با فیض مقدس وجود عینی یافتند.

فیض مقدس، ذات فیض وربط است و مفاض و مرتبط به نیست و به ذات خود مجعول است و موجودات با آن، هستی عینی خود را بدست آوردند چنانکه در حدیث است: «خلق الله الاشياء بالمشية والمشيئة بنفسها».

با فیض مقدس، آسمانهای ارواح و اراضی اشباح، فروزش یافت و اعیان ثابته که در موطن علم ربوبی بودند، وجود خارجی یافتند.

فیض مقدس را در عرف عرفا «نفس رحمانی»، «حقیقت محمدیه»، «حق مخلوق به»، «مشیت ساریه»، «حیات ساری در درازی و ذراری»، «وجود منبسط» و «رحمت واسعه» خوانند. فیض مقدس، صورت و تعین فیض اقدس است.

تعالی به فیض اقدس، اعیان ثابته و حقایق علمی، از خفاء مطلق و کتم مخفی، به مقام تقدیر و تفصیل علمی، جلوه گر آمدند، از حضرت احدیت و بطون ذات به حضرت واحدیت و مقام جلاء چهره گشودند.

مقصود از فیض اقدس، تجلی حبی ذاتی حق است که موجب حصول اشیاء و استعدادهای آنها در حضرت علمیه گردید، حصول اعیان ثابته و استعدادهای اصلی آنها، در علم حق تعالی فیض اقدس است، از اینرو فیض اقدس گویند که از مغایرت با مفیض میراست.

در عرف عارفان، از فیض اقدس به «مقام واحدیت» و «حضرت اسماء و صفات» و «علم تفصیلی» و «نشأت اعیان ثابته» و «عالم لاهوت» تعبیر می‌رود. ذات، با تعین صفتی از صفات، اسم است. مراد از صفت در اینجا تعینی است از تعینات مثل علم و قدرت.

هریک از اسماء و صفات مقتضی مظهر خاصی است، مظاهر به تبعیت اسماء و صفات به حصول می‌پیوندد، عرفا مظاهر را چه کلی باشند، چه جزئی «اعیان ثابته» گویند، حکماء از کلیات مظاهر به «مهیات» و از جزئیاتشان «هویات» تعبیر می‌کنند.

اعیان ثابته در این مقام، یعنی به اعتبار ظهور علمی، مظاهر و صور و تعینات اسماء و صفات حقتند، در حضرت علمیه از هم ممتاز و متمایزند، علم حق به موجودات، در این مرتبه شهود مفصل در مفصل است. اسماء الهی، رابط میان اعیان ثابته و حقیقت حقتند، واسطه ارتباط بین حق و اسماء ربوبی اسم اعظم است و فیض اقدس، به

## صادر اول

به موجب قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» و به حکم آیهای کریمه قرآن «و ما امرنا الا واحده» (القمر ۵۰/۵۴)، «قل کل یعمل علی شاکلته» (الاسراء ۱۷/۱۸)، و بنا بر سخن متین حکماء: «فعل کل فاعل مثل طبیعت»، صادر اول و فعل و اثر بالذات حق، یک موجود بیش نیست و آن فیض مقدس و حقیقت محمدیه است که عین ظهور و تجلی حق است.

والربط فی مرحلة الشهود

عین ظهور واجب الوجود

فیض مقدس و وجود منبسط، ماهیت ندارد و از حدود ماهوی بری است و اصل رابط بین حق و اشیاء است. حقیقت محمدیه واسطه ایجاد و همه مراتب موجودات از مراتب تجلی و فیوضات اوست. حق تعالی از حیث ذات غنی از عالمهاست، ارتباط او با عالم و ارتباط عالم با او بواسطه اسماء و صفات صورت می پذیرد.

حقیقت محمدیه مظهر اسم اعظم الهی، جامع اسماء حسنی و صفات علیاست. چون افتتاح هستی، بواسطه اسم اعظم و باطن حقیقت محمدیه است، حضرت می فرماید: «خصصت بفاتحة الكتاب و خواتیم سورة البقره».

مطلع فجر و مبدأ افتتاح ظاهر و باطن هستی، اسم الله است، و انسان کامل ختمی (ص) بواسطه این اسم در همه اسماء و مظاهرشان، جلوه می کنند، از اینرو از حضرت جمع وجود واحدیت هستی، نازل شده «الحمد لله رب العالمین».

پس مربی همه عوالم اجسام و ارواح، حقیقت محمدیه است. از جهت مظهریتش به

اسم اعظم الهی و نایل آمدنش به مقام قاب قوسین او ادنی، می فرماید: «كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین» یعنی نبی، با نبوت تعریفیه و تشریحیه در دو موطن علم و عین بودم در حالی که آدم در میان آب و گل بود.

نفس مقدسه و عترت طاهره او و وسایط میان حق و خلقتند و واسطه ایجاد اشیاء اند چنانکه این نکته در این روایات تجلی شکوهمندی دارد: «اول ما خلق الله نوری»، «اول ما خلق الله اللوح»، «اول ما خلق الله درة بیضاء»، «اول ما خلق الله القلم» و «اول ما خلق الله العقل».

همه این عبارات روایات، فیض مقدس و حقیقت محمدیه را بیانگرند.

چون نبی ختمی (ص) مظهر اسم اعظم جامع است و همچنین به مقتضای قاعده «لزوم مناسبت بین فاعل و قایل»، واجب است در بدایت هر امر تمسک به این مظهر تام اتم جسته آید و طلب رحمت باو گردد تا از آن فیض مقدس، به سایر مظاهر، فیضان یابد و منعکس شود.

حکیم نظامی زیبا و پر عمق می سراید:

ای ختم پیمبران مرسل

حلوی پسین و ملج اول

نو باوه باغ اولین، صلب

لشگر کش عهد آخرین طلب

ای حاکم کشور کفایت

فرمانده فتوای ولایت

ای خاک تو توتیای بینش

روشن به تو چشم آفرینش

دارنده حجت الهی

داننده راز صبحگاه

آن سید بارگاه کونین

نسا به شهر قاب قوسین

بشمار می‌رود که غایت ایجاد است  
«وما خلقت الجن والانس الا لیسعبدون»  
(الذاریات ۵۶/۵۷).

حمد، فاتحه مصحف عزیز و خاتمه و نهایت  
سخن اهل بهشت است «وآخر دعوانهم ان  
الحمد لله رب العالمین» (یونس ۱۰/۱۰).

حمد، بیان کمال محمود و ثنا گوئی  
بر اتصاف او به نسبت جمال و جلال است،  
و ثنا گوئی بر کمالات وجودی است، حمد،  
تنها زبانی و قولی نیست بلکه حالی و فعلی  
نیز هست.

حمد قولی، گفتن الحمد لله و کمال  
محمود را با زبان و بیان ستودن است.

حمد فعلی، این است که حامد، اعمال  
خیر انجام دهد و به عبادات بسپردازد و  
واجبات را مو به مو به عمل آورد و برای خدا  
قیام کند و به حق تعالی توجه تام داشته  
باشد.

حمد حالی این است که حامد روح و قلب  
را به کمالات علمی، و عملی آراسته سازد  
و متخلق به اخلاق الهی گردد.

چون کمالات هستی نامتناهی است،  
حمد باری برای موجود محدود متناهی  
کماهی دست نمی‌دهد، کمال حمد حامد  
آنگاه تمام است که به محمود معرفت کامل  
داشته باشد، کاملترین مراتب حمد، حمد  
ذات حق به ذات خود در مقام جمع و تفصیل  
است.

و بعد از آن حمد انسان کامل مکمل است  
که روحش فاتحه کتاب آفاق و نفس شریفش  
خاتمه کتاب انفس بشمار می‌رود و غایت راز  
وجود و ایجاد، به همه السنه حمد است.

سپس حمد سایر موجودات طولی  
و عرضی حتی هیولای اولی و ماده المواد  
است چنانکه قرآن کریم بدان اشارت دارد:  
«وان من شیء الا یسبح بحمده ولكن

رفته، ز ولای عرش والا  
هفتاد هزار، پرده بالا

ای صدر نشین هر دو عالم  
محراب زمین و آسمان هم  
ای عقل نواله بیخ خوانت  
جان، بند منشین آستانت

هر عقل که بی تو عقل برده  
هر جان که نه زنده تو مرده  
ای کنیت و نام تو، مؤید  
بو القاسم و آنگهی، محمد

عقل از چه خلیفای شگرف است  
بر لوح سخن تمام حرف است

هم مهر مؤیدی ندارد  
تا دین محمدی ندارد

صاحب طرف ولایت جود  
مقصود جهان، جهان مقصود

سرجوش خلاصه معانی  
سرچشمه آب زندگانی

سرخیل توئی و جمله خیلند  
مقصود توئی دگر طفیلند

(لیلی و مجنون نظامی)

### حقیقت حمد الهی

سر آغاز هر اثر و عمل بسم الله است، چون  
فاتحه کتاب تکوین، اسماء اوست، واجب  
آمد کتاب تدوین نیز با اسم الله آغاز گردد،  
چه اسم الله مستجمع جمیع اسماء و صفات  
است.

با رحمت رحمانیه، وجود به ظهور  
پیوست و عابد از معبود متمایز شد و با  
رحیمیت هر ممکنی به کمال مقصود یا  
مفقود خود دست یافت.

بعد از تسمیه، تحمید جلوه می‌کند. چه  
حق تعالی بالذات به آن استحقاق دارد  
و شکر منعم از واجبات است و نوعی عبادت،

لا تفقهون تسبیحهم» (الاسراء ۴۴/۱۷).

خداوند! در توفیق بگشای  
نظامی را ره تحقیق بنمای  
دلی ده کو یقینت را بشاید  
زبانی کافرینت را سراید  
مده ناخوب را بر خاطر م راه  
بدار از ناپسندم دست کوتاه  
دروم را به نور خود برافروز  
زبانم را ثنای خود در آموز  
به داودی دلم را تازه گردان  
زیورم را بلند آوازه گردان

(شهرین و خسرو نظامی)

ای جهان دیده بود خویش از تو  
هیچ بودی نبوده پیش از تو

در بدایت، بدایت همه چیز  
در نهایت، نهایت همه چیز  
ای برآرنده سپهر بلند  
انجم افروز و انجمن پیوند  
ای جهان راز هیچ سازنده  
هم نوابخش و هم نوازنده  
نام تو کابتدای هر نام است  
اول آغاز و آخر انجام است  
اول الاولین به پیش شمار  
و آخر الاخرین به آخر کار  
هست، بود همه درست به تو  
بازگشت همه به توست به تو

(هفت پیکر نظامی)

### منابع و ماخذ

- السميزان فی تفسیر القرآن، العلامة السيد محمد حسين الطباطبائي، ج ۱، منشورات جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية فی قم المقدسة.
- جامع الاسرار ومنبع الانوار، شیخ سید حیدر آملی، با تصحیحات و دو مقدمه هنر کر بین وعثمان اسماعیل یحیی، انجمن ایران شناسی فرانسه و انتشارات علمی و فرهنگی.
- کلیات خمسه، حکیم نظامی گنجشای، چاپ چهارم، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۶ ه. ش.
- اساس التوحید، مهدی آشتیانی، چاپخانه دانشگاه تهران ۱۳۳۰ ه. ش.
- لوائج، نورالدین عبدالرحمن جامی، بکوشش محمد حسین تسبیحی، انتشارات کتابفروشی فروغی تهران، بدون تاریخ.
- حکمت الهی، محیی الدین الهی قمشای، چاپ ششم انتشارات اسلامی تهران، فروردین ۱۳۶۳.
- تعلیقه رشیده علی شرح منظومه السبزواری، مهدی آشتیانی، الجزء الاول فی المنطق.
- شرح حکمت متعالیه اسفار اربعه، بخش یکم از جلد ششم، آیات الله جوادی آملی، انتشارات الزهراء، تهران آبان ماه ۱۳۶۸.
- تعلیقه بر شرح منظومه حکمت سبزواری، میرزا مهدی مدرس آشتیانی، به اهتمام عبدالجواد فلاطوری و مهدی محقق، تهران، ۱۳۵۲.
- هستی از نظر فلسفه و عرفان، سید جلال الدین آشتیانی، چاپ دوم، انتشارات نهضت زنان مسلمان.
- تعلیقه بر فصوص، محمد حسین فاضل تونی.
- رسائل قیصری با حواشی آقا محمد رضا قمشای، با تملیق و تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی.
- شرح مقدمه قیصری بر فصوص السحکم، سید جلال الدین آشتیانی، چاپ دوم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، پاییز ۱۳۶۵ ه. ش.